

لطفعلی خان (دلاور زند)

لطفعلی خان زند ؛ پسر جعفرخان و هشتمین حکمران سلسله زندیه بود که از سال 1203 تا 1209 به مدت شش سال فرمانروایی نمود . و البته در تمام این مدت به مبارزه با رقیب نیرومند خویش اقا محمدخان قاجار پرداخت . لطفعلی که از همان آغاز نوجوانی ، همراه پدر در جنگها شرکت می جست ، تیراندازی تیزبین ، شمشیرزنی قهار و دلاوری بی باک بارآمد . وی به سال 1202 ق از سوی پدر رهسپار لار گردید تا آن دیار را به قلمرو پدر خویش بیفزاید و البته این ماموریت را با پیروزی به سرانجام رسانید . (غفاری گلشنی ، ابوالحسن ؛ **گلشن مراد** ؛ به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد ، تهران ؛ زرین ، 1369 ، ص 744) و از آنجا رو به سوی کرمان نهاد تا آن را نیز تسخیر نماید . (حسینی فسایی ، میرزا حسن ؛ **فارسنامه ناصری** ؛ تصحیح وتحشیه منصور رستگاری فسایی ، جلد اول ، تهران ؛ امیرکبیر ، 1367 ، ص 638) اما در پشت دیوارهای کرمان خبر قتل پدر در اثر توطئه و خیانت برخی از یاران از جمله صیدمرادخان زند و همچنین اقداماتش در تهدید و تطمیع سپاه به وی رسید و موجب پراکندگی سپاه وی شد . (همان ، ص 638 و اصف ، محمد هاشم ؛ **رستم النوارخ** ؛ تصحیح محمد مشیری ، تهران ؛ امیرکبیر ، 1352 ، ص 451)

خان زند به هنگام ؛ از توطئه ای که بر ضد او در شرف انجام بود باخبر گشت و بر طبق نظر برخی تاریخ نگاران بر پشت اسب بی زین و لگام خود پرید و به طرف بوشهر حرکت کرد (شعبانی ، رضا ؛ **تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه** ؛ تهران ؛ سمت ، چاپ چهارم ، 1381 ، ص 171) در بوشهر ، شیخ ناصر حاکم عرب تبار آن شهر و حاکم بندر ریگ اندکی سپاهی در اختیارش نهادند و او رو به سوی شیراز نهاد . (شیرازی ، علی رضا ؛ **تاریخ زندیه** ؛ با مقدمه ارزنت بنیر ، تهران ؛ گستره ، 1365 ، ص 70) خان زند خود را به شیراز رسانید و با کمک بزرگان شهر و از جمله حاجی ابراهیم خان کلانتر که سپاهی نیز به یاری لطفعلی خان فرستاده بود و با دستگیر ساختن صید مرادخان بر اریکه شاهی تکیه نمود . (شاملویی ، حبیب الله ؛ **تاریخ ایران از ماد تا پهلوی** ؛ تهران ؛ صفی علیشاه ، 1347ص748)

با به تخت نشستن لطفعلی خان ، اقامحمدخان قاجار به سرعت روبه سوی شیراز نهاد و سرانجام در منطقه ای به نام هزار بیضا در پنج فرسنگی شیراز جنگ در گرفت (هدایت ، رضا قلی خان ؛ **تاریخ روضه الصفا ناصری** ؛ جلد نهم ، قم ؛ حکمت ، 1339 ، ص222) که البته به سبب فرار محمدخان ، عموی لطفعلی خان ، ز ندیان شکست را پذیرا شده و به داخل شهر پناه بردند و قاجارها شیراز را محاصره نمودند ، اما پس از اندکی به سبب برج و باروی شیراز و کمبود اذوقه و خوراک دامها ناچار به ترک محاصره گشتند . (تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص172)

خان زند پس از این ماجرا به تدارک سپاه و تجهیز آن دست یازید و به سوی کرمان تاخت و آن را در محاصره گرفت (همان ، ص 173) اما چندی از محاصره نگذشته بود که با فرا رسیدن زمستان ، سپاه با کمبود اذوقه روبرو گشته و در نتیجه خان جوان بدون نیل به هدف ناگزیر به سوی شیراز بازگشت . (نامی اصفهانی ، میرزا محمدصادق موسوی ؛ **تاریخ گیتی گشا** ؛ با تحریر و تحشیه دکتر عزیزالله بیات ؛ بی جا ؛ بی نا ، ص96)

پس از این واقعه ، لطفعلی خان زند تصمیم به افزودن اصفهان بر قلمروی خویش گرفت که در دستان حاکم قاجاری بود ، بنابراین رو به سوی آن دیار نهاد . در این هنگام توطئه ای از سوی برخی بزرگان شهر از جمله حاجی ابراهیم خان کلانتر در شرف تکوین بود تا خان زند را سر به نیست کنند . (جونز ، سرهارفورد ؛ **اخرین روزهای لطفعلی خان زند** ؛ ترجمه هما ناطق و جان گرنی ، تهران ؛ امیرکبیر ، 1353 ، ص 34) به محض خروج شاه زند از شیراز حاجی ابراهیم به اجرای نقشه خود اقدام نمود و امرای طرفدار خان زند را دستگیر و به برادرش که در اردوی لطفعلی خان بود خبر داد که شور شی را در سپاه تدارک بیند . نتیجه آنکه خان ناکام زند با اندک یاران و فادار رو به سوی شیراز نهاد غافل از آنکه مرکز فرماندهی شورشیان شیراز می باشد. هنگامیکه او به پشت دروازه های شیراز رسید با بسته بودن دروازه های شهر از خیانت حاجی ابراهیم آگاه گردید و تلاش نمود تا وارد شهر گردد ، اما حاجی ابراهیم کلانتر با تهدید سپاهیان او مبنی بر اینکه زن و فرزندانشان را در شیراز دستگیر و به قتل خواهد رساند

توانست اندک یاران جوان دلاور زند را نیز از او جدا نماید و در نتیجه خان زند به اتفاق باقی مانده یاران که شمارشان از شمار انگشتان دست کمتر بود رو به سوی دشتستان گریخت . (تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص 175)

پس از این اتفاقات ناگوار ، حاکم بندر ریگ در حد توان خویش سپاهی فراهم ساخت و در اختیار خان جوان زند نهاد . و البته او با همین سپاه اندک شیخ بوشهر و حاکم کازرون را که به حاجی ابراهیم خان کلانتر پیوسته بودند شکست داده و سپس در دشت زر قان فارس مستقر گردید . حاجی ابراهیم دو دسته سپاه برای جلوگیری از پیشرویهای او فرستاد و لیکن هر دو سپاه به سختی شکست را پذیرا گشتند . (همان ، ص 175) در حقیقت زین پس بود که اوازه دلاوری و قابلیت های جنگی و شاهکارهای پهلوانی لطفعلی خان طنین انداز گردید .

با شکست های پیاپی خائنان ، حاجی ابراهیم خان کلانتر از بیم خشم و انتقام لطفعلیخان ، به ناچار رو به سوی اقا محمدخان آورد و از او یاری خواست . اقامحمدخان بیست هزار نیرو برای نبرد با خان زند و کمک به کلانتر خائن فرستاد . اما دلاور بی باک زند با سه هزارنفر سپاهی راه بر آنان بست و در صحرای قبله شیراز این سپاه را درهم شکست و متواری ساخت . (همان ، ص 175) پس از این نبرد خان قاجار که حریف را بی باک می یافت خود شخصا با نیرویی بین سی تا چهل هزارنفر رهسپار شیراز گردید و در نخستین روزهای شوال سال 1206 ق در منطقه ای به نام شهرک در چهارده فرسنگی شیراز اردو زد . و بدین ترتیب نبرد اجتناب ناپذیر گشت . و البته این در حالی بود که شمار سپاهیان لطفعلی خان پنج هزار نفر بود . (فارسنامه ناصری ، ج 1 ، ص 651) در این نبرد دگربار خان زند و سپاهیان جلودارهای درخشانی از دلیری و فداکاری از خویش به یادگار نهادند و در یکی از شبیخونها لطفعلی خان تا نزدیک خیمه خان قاجار پیش رفت و اردوگاه دشمن زیر و رو شد و سپاهیان قاجار فرار را بر قرار ترجیح دادند . اما در این هنگام و در استانه پیروزی نهایی ، دلاور بی تجربه زند گفتار یکی از زیردستان خائن خود که ادعای فرار خان قاجار را می نمود باور کرد و دستور توقف نبرد را صادر کرد و فقط به هنگام روشن شدن هوا و در هنگامیکه بسیاری از سپاهیان او پس از تاراج و چپاول اردوی قاجار به مرودشت بازگشته بودند و فقط پانصد نیرو به جای مانده بودند که از خیانت آگاه گردید و به ناچار رو به سوی کرمان نهاد تا بتواند سپاه جدیدی تدارک بیند . (روضه الصفا ناصری ، ج 9 ، ص 246 - 245 و شمیم ، علمی اصغر ؛ **ایران در دوره سلطنت قاجار** ، تهران : مدبر ، چاپ چهارم ، بی تا ، ص 38) و بدین ترتیب اقامحمدخان به شیراز وارد گشت و دستور داد تا گور کریم خان زند را بکشفند و جنازه او را به تهران انتقال دهند تا در جایی که همیشه زیر گامهایش باشد دفن کنند . (تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص 177)

خان زند بعد از اشتباه بزرگ خویش و در حالی که به سوی کرمان می گریخت بازهم با خیانت یارانش روبرو گشت که او را تنها گذاشته و گریختند . بدین ترتیب او ناگزیر به حاکم طبس پناهنده شد . خان طبس در حدود دویست سپاهی در اختیار جوان دلاور اما بی تجربه زند نهاد و البته لطفعلی خان با همین سپاه کم شمار توانست که سپاهی عظیم را شکست داده و یزد را به تصرف خویش در آورد . (تاریخ گیتی گشا ، ص 103 - 102 و تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص 177) پس از اندک زمانی بزرگان بم به خان زند پیوستند و او با نیرویی که شمارگانش به سیصد نفر می رسید برای تسخیر کرمان به راه افتاد . (فارسنامه ناصری ، ج 1 ، ص 656 و روضه الصفا ناصری ، ج 9 ص 252) و با وجود آنکه مدافعان و اهالی شهر سرسختانه می جنگیدند سرانجام چاره ای به جز تسلیم شدن به خان بی باک زند را نیافتند . (تاریخ گیتی گشا ، ص 106 و تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص 178)

اقا محمدخان با شنیدن این خبر دریافت که حریف دگربار در حال قدرت یابی است ، بنابراین بی درنگ رو به سوی کرمان نهاد و با سپاهیان بسیار که برخی مورخان شمارگانش را پنجاه هزارنفر دانسته اند (رضایی ، عبدالعظیم ؛ **تاریخ ده هزار ساله ایران** ؛ جلد چهارم ، تهران : اقبال ، چاپ دوازدهم ، 1379 ، ص 63) کرمان را محاصره نمود . این محاصره چهار ماه به طول انجامید و در این مدت بنا به برخی روایات نیمی از مردم کرمان جان خویش را از دست دادند . (تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص 178) گفته اند که دیدن سکه ای طلا که به نام خان زند ضرب شده بود چنان خان قاجار را به خشم آورد که دستور داد تا کودک خردسال وی را که در تهران اسیر و نامش فتح الله بود اخته نمایند . (تاریخ ده هزارساله ایران ، ج 4 ، ص 64) امامیه هر حال با وجود دفاع دلاورانه و سرسختانه یاران لطفعلی خان و در حالیکه حتی یکبار گروهی نزدیک به چهارهزارنفر از لشکریان قاجار را

که به شهر نفوذ نموده بودند از دم تیغ گذراندند (همان ، ص 64) دگربار خیانت پیشگان وسایل شکست را تدارک دیدند . (تاریخ گیتی گشا ، ص106) و سربازان قاجاری به شهر وارد شدند . با این وجود دلاور زند با پایمردی و رشادت در برابر ایشان مقاومت نمود و انگاه در تاریکی شب با سه تن از یاران نزدیک خویش به قلب سپاه انبوه دشمن تاخت و موفق شد که از کرمان خارج شود و به سوی بم بگریزد . (تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص 178) چون اقامحمدخان از فرار لطفعلی خان آگاه شد ، با خشم و غضبی که ناشی از کینه شدید او نسبت به خاندان زند بود ، دمار از روزگار مردم کرمان برآورد و دستور داد هشت هزار نفر زن و بچه آن شهر را بسان کنیزکان و غلامان میان سپاهیان تقسیم نمایند و گروهی بسیار از مردان را نابینا سازند و یا به قتل رسانند (ایران در دوره سلطنت قاجار ، ص 38 و تاریخ ده هزارساله ایران ، ج 4 ، ص38)

« جمیع مردان بلد را به حکم وی کشتند یا کور کردند ، مذقول است که عدد کسانی که از چشم نابینا شدند به هفت هزار رسید و عدد قبلی نیز از این متجاوز بود . کسانی که در این بلیه شامل نشدند نه به سبب رحم کسی یا گریز خود بود بلکه بدین جهت که دست جلادان از کثرت عمل از کار بازماند . گویند اقامحمدخان حکم کرد که به وزن مخصوصی یعنی چند من چشم از برای او ببرند . » (ایران در دوره سلطنت قاجار ، ص 39)

اما اطفعلی خان که به حاکم بم پناه برده بود دگربار دچار خیانت گردید. خان جوان زند در روز چهارشنبه پنجم ربیع الثانی سال 1209 ق پس از روبرو گشتن با حمله یاران حاکم بم و در حالی که تنها و بی یاور مانده بود به مبارزه ای دلیرانه برخاست و سرانجام پس از ساعتی نبرد نابرابر زخمی و اسیر گردید . (تاریخ گیتی گشا ، ص106) خان قاجار به هنگام آگاهی از دستگیری دلاور زند بی درنگ محمد ولی خان قاجار را با هزار و پانصد سوار مامور آوردن لطفعلی خان از بم نمود . (همان ، ص106 و تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره های افشاریه و زندیه ، ص 178) همین که لطفعلی خان را به کرمان آوردند به دستور خان قاجار و بنا به برخی روایات به توسط خود خان قاجار نابینا شد (ایران در دوره سلطنت قاجار ، ص 40) و سپس به تهران فرستاده شد و پس از تحمل شکنجه های بسیار بود ، که او را به فرمان خان قاجار به قتل رساندند .

« تقریر کردار اقامحمدخان علی التفصیل در این مورد بالنسبه به این پادشاه اسیر مایه تفضیح طبیعت انسانی و تحریر ان موجب تلویث صفحه تاریخ است ، خواننده را نفرت انگیزد و شنونده را ضجرت زاید» (همان ، ص34)

و بدین ترتیب آخرین فرد از جانشینان کریم خان خود را زورمندی کینه توز و محیل و پرتدبیر سپرد. (تاریخ گیتی گشا ، ص 178)

<http://www.persianhistory.blogfa.com/post-45.aspx>